



بخش اول

پژوهشی در فن پارچه بافی در دوران صفویه در ایران

سلاطین صفویه و مدت سلطنت آنها:

- ۱- شاه اسماعیل اول از سال ۹۰۷ الی ۹۳۰ هجری قمری ۲۳ سال
- ۲- شاه طهماسب اول از سال ۹۳۱ تا ۹۸۴ هجری قمری ۵۳ سال
- ۳- شاه اسماعیل دوم از سال ۹۸۴ تا ۹۸۵ هجری قمری یک سال
- ۴- سلطان محمد خدابنده از سال ۹۸۵ تا ۹۹۶ هجری قمری ۱۱ سال
- ۵- شاه عباس اول سال ۹۹۶ تا ۱۰۳۸ هجری قمری ۴۲ سال
- ۶- شاه صفی از سال ۱۰۳۸ تا ۱۰۵۲ هجری قمری ۱۴ سال
- ۷- شاه عباس دوم از سال ۱۰۵۲ تا ۱۰۷۸ هجری قمری ۲۶ سال
- ۸- شاه سلیمان از سال ۱۰۷۸ تا ۱۱۰۵ هجری قمری ۲۷ سال
- ۹- شاه سلطان حسین از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ هجری قمری ۳۰ سال
- ۱۰- شاه تهماسب دوم از سال ۱۱۳۵ تا ۱۱۴۵ هجری قمری ۱۰ سال

۱۱- شاه عباس سوم از سال ۱۱۴۵ تا ۱۱۴۸ هجری قمری ۳ سال

پس از حمله مغول و تیمور بسیاری از ایرانیان که قدرت و امکان مالی داشتند؛ برای رهایی از مظالم فرمانروایان راه مهاجرت پیش گرفتند و در مناطقی که امنیت نسبی وجود داشت؛ رحل اقامت افکندند چنانکه در ولایت دکن واقع در سرزمین هند به قدری ایرانیان مهاجر زیاد بودند که به قول نویسنده تاریخ فرشته در برخی از بلاد نظیر احمدآباد و ... هر وقت یک ایرانی وارد آن بلاد می شد؛ گمان می کرد به یکی از شهرهای ایران قدم نهاده است. غیر از این دسته، جماعتی از ایرانیان برای آنکه گلیم خود را از آب بیرون کشند یا با ستمگران هم داستان می شدند و به صورت ظالم در می آمدند و یا تسلیم ظلم و ستم می شدند و در مقابل مظالم مهاجمان دم فرو می بستند (در این وهله هنرمندان و تولیدکنندگان و زحمت کشان پارچه بافی که از اهم بودند بلامتکلیف و سرگردان بودند و مرتباً با تبادل نظر با یکدیگر به فکر چاره جویی و ابتکار عملی می افتادند. باید توجه داشت چنین افرادی همیشه برای حکومت مفید بوده و تولید سرمایه و سود دهی را عهده دار بوده اند که کم کم جای خود را باز می نمودند و مورد حمایت قرار می گرفتند چون ایجاد کار نموده، تجارت محلی را ترقی می دادند و سرمایه ها را به کار می گرفتند.)





تبریز در آغاز قرن شانزدهم میلادی ۳۰۰ هزار نفوس داشت و مرکز جاده‌های ترانزیتی اروپا و آسیا و طرق کاروان رو تجاری، محل تحویل و انتقال کالاها و مرکز تجارت و صنایع ابریشم بافی، پشم‌بافی، ریس بافی، تیماج سازی، اسلحه‌سازی، چرم‌سازی و ... بود.

غیر از این دو جماعت، عده کثیری از مردم برای تحصیل امنیت و رهایی از ستمگران در جرگه اهل تصوف وارد می شدند تا در پناه قدرت خانقاه، شیخ و مرشد، خود را از بیدادگری عمال مغول و ترکان تیموری در امان نگه دارند زیرا پادشاهان، سران مغول و ترکان تازه مسلمان نسبت به روحانیون و به خصوص نسبت به خاندان صفویه اظهار ارادت می کردند و به کسانی که در منطقه ارادت و حلقه این خاندان وارد می شدند، ظلم و بیدادگری روا نمی داشتند. در نتیجه این احوال توجه مردم به مشایخ و پیشوایان صفویه رو به فزونی نهاد تا جایی که مردم گروه گروه به خانقاه آنها سر می سپردند. نویسنده صفوه الصفا در مورد داستان ورود شیخ صفی الدین به حدود گرمود و ولایت ارومیه سخن چنین می نویسد: "جمعیت به قدری در کوه و صحرا موج می زد که شیخ ناگزیر به پشت بام خانه رفت و گروهی از امیران و سرکردگان سپاه دولتی می کوشیدند که مانع از هجوم مردم شوند اما موفق نبودند و عاقبت از پشت بام، ریسمان هایی به دست گرفتند و یک سر ریسمان از طرف شیخ و جمعیت و نزدیکانش که روی پشت بام در اطراف وی حضور داشتند؛ قرار گرفته شده بود و سر دیگر ریسمان ها را پایین انداخته بودند و گروه مردم آن را می گرفتند و ریسمان به ریسمان می بستند به طوری که هر رشته از ریسمان ها در دست دو سه هزار نفر بود و بدین طریق با شیخ بیعت و توبه و تلقین دریافت می کردند و شیخ وقتی کلمات توبه را می خواند جرگه جرگه از خلفای وی مابین دریای جمعیت آن کلمات را تکرار می کردند تا مردمان بتوانند به زبان ادا کنند..."

هنگام وفات شیخ صفی الدین، اکثر مردم آذربایجان و قفقاز از معتقدان شیخ بودند و می توان نسبت به اهالی ولایت اردبیل دعوی کرد که لااقل ۹۰ درصد مردم خود را هواخواه و جان فشان شیخ می فشرده به علاوه در بغداد، سوریه فلسطین و

ترکستان شرقی نیز مابین مسلمانان دسته جاتی خود را صوفی صفوی می دانستند و دارای خانقاه، خلیفه و مسند ارشاد بودند و بعد از شیخ صفی الدین نفوذ خانقاه وی توسعه یافت.

فراوانی مهمانان و تعداد عظیم ایشان چنان بود که هنگام نهار و شام طبل می کوفتند تا گروه صوفیان، چله نشینان و مهمانان هر کدام بر سر سفره معلوم و مشخص خود حضور پیدا کنند؛ پس اگر شاه اسماعیل - جوان ۱۳ ساله - به آسانی موفق می شود تاج شاهنشاهی ایران را بر سر نهاد باید متوجه این نکته باشیم که از ۲۰۰ سال پیش زمینه این کار شگرف به تدریج فراهم آمده بود.

شاه اسماعیل اول: (۹۰۵ تا ۹۳۰ هجری)

از پسران سلطان حیدر، علی به قتل رسید و ابراهیم فوت نمود ولی اسماعیل پس از کسب فتوحات نظامی در سال ۹۷۵ هجری موسس سلسله ی صفوی گردید.

اسماعیل از سیزده سالگی (۹۰۵ هجری) با هفت تن از همراهان خود راه اردبیل پیش گرفت و هر چه به این شهر نزدیک می شد بر عدد سپاهیان و همراهانش می افزود به طوری که شمار لشکریانش به ۱۵۰۰ نفر رسید. این مریدان اسماعیل را "مرشد کامل" می خواندند و اوامر و تعلیمات او را به جان می پذیرفتند. پس از آن که حیطة فرمانروایی او به سرزمین ششرون، بندر باکو و قسمتی از ارمنستان بسط یافت و آذربایجان را به تصرف درآورد در تبریز به تخت سلطنت نشست و مذهب شیعه را یگانه مذهب رسمی ایران دانست. وی همچنین امر کرد که خطیبان، شهادت خاص شیعه یعنی شاهدان علیا ولی الله و حی علی خیر العمل را در اذان و اقامه وارد کنند. در صورتی که اکثریت مردم ایران سنی مذهب و از اصول مذهب شیعه بی خبر بودند. این اقدام شاه اسماعیل، تمام مردم حتی برخی از علمای شیعه تبریز را نگران ساخت چنانکه یک شب پیش از تاج گذاری شاه، نزد وی رفته و گفتند: هزاران نفر از اهالی تبریز سنی هستند و تا حال این خطبه را کسی در تبریز بر ملا نخوانده و می ترسیم مردم بگویند که پادشاه شیعه نمی خواهیم و نعوذ بالله اگر رعیت برگردند چه تدارک در این باب توان کرد؟ پادشاه گفت: مرا به این کار بازداشته اند و خدای عالم و حضرات ائمه معصومین همراه من هستند و من از هیچ کس باک ندارم. به توفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می کشیم و یک نفر را زنده نمی گذاریم.

به طوریکه از تاریخ جهان آراء برمی آید؛ کلمه طیبه "اشهد ان علی ولی الله و حی علی خیر العمل" را صفویه وارد اذان کردند. شاه اسماعیل با فرستادن مأمورین و مبلغانی به آن سرزمین، آتش اختلاف شیعه و سنی را دامن زد تا جایی که سلطان سلیم خان اول، پیش از لشکرکشی به ایران فرمان داد پیروان مذهب تشیع را از ۷ ساله تا ۷۰ ساله یا به قتل برسانند یا به زندان اندازند؛ چنانکه مورخین زمان نوشته اند ۴۰ هزار تن از شیعیان به فرمان او کشته شدند و پیشانی باقی را با آهن گداخته داغ کرده اند تا شناخته شوند و آنان را به متصرفات اروپایی عثمانی کوچ دادند تا دیگر کسی از پیروان مذهب شیعه با سرداران قزلباش هم دستی نکند.

(نصرا لهاب فلسفی - زندگانی شاه عباس اول - جلد اول - صفحه ۱۶۷)

چنانکه گفتیم شاه اسماعیل در ۹۰۷ هجری در تبریز به سلطنت نشست ولی مدتی طول کشید تا به تمام مسلط شود و وضع ملوک الطوایفی را در هم شکند و به امور کشور مرکزیت دهد. در آن موقع ۱۱ اسیر و گردن کش در ایران، داعیه سلطنت داشتند. چون ۵ تن از سرکردگان آق قویونلو که در عراق عجم و دیار بکر، عراق عرب و یزد و کرمان، فرمانروا بودند.

سلطان حسین بایقرا در خراسان، بدیع الزمان تیموری در بلخ سرکشان دیگر در قندهار و سمنان و کاشان و ابرقو از میان آنها از همه مهمتر الوند میرزا، آق قویونلو و برادرش سلطان مراد بود که اولی در نزدیکی نخجوان در سال ۹۰۷ شکست خورد و در سال ۹۱۰ در دیاربکر در گذشت. دومی پس از هزیمت الوند میرزا، ۷۰ هزار سپاهی در همدان گرد آورد و در ۹۰۸ از شاه اسماعیل شکست خورد و به عراق گریخت. به این ترتیب شاه اسماعیل تا سال ۹۱۴، ایران را به جز شمال خراسان، تحت سلطه خویش در آورد و در سال مذکور، بغداد و اماکن متبرکه و عراق عرب را از سلطان مراد آق قویونلو گرفت.

ازبک ها: سلطان حسین بایقرا که در شمال خراسان فرمانروایی داشت در سال ۹۱۱ درگذشت. در این اوان طایفه خونخوار ازبک که قبایل مغول و ساکن دشت قیچاق در شمال شرقی دریای خزر بود، ریاست محمد شاه بیک (که مخفف آن شیبک است - از اولاد شیبان خان نوهی چنگیز خان) ماورا النهر را از دست تیموریان گرفت و سلطنت ازبکیه را در آنجا تاسیس کرد. وی سال ۹۱۳ به خراسان حمله کرد و دودمان تیموری را برچید و به



و همراهی وی با هنرمندان و تولید کنندگان امر پارچه بافی را سریع تر و ایجاد شغل در مملکت پیشی گرفت و در نهایت موجب بازگشت یکصد هنرمند و صنعتگر به کشور شد.

شاه تهماسب در شش سال اول سلطنت به واسطه خردسالی در مقابل امرای قزلباش (شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل برای مشخص کردن پیروان و مریدان خود بر سر آنها کلاهی سرخ نهاد که بالای آن دستار دوازده ترک (نشانه دوازده امام شیعه) به شکل مخروط داشت به این جهت آنان را به زبان ترکی قزلباش یعنی سرخ سر می نامیدند. امرای هفت طایفه که صفویه به کمک آنان به سلطنت رسیدند به رقابت با یکدیگر برخاستند و هرج و مرج به وجود آوردند ولی همین که شاه تهماسب به سن رشد رسید؛ زمام امور را در دست گرفت و مقتدر شد.

در زمان شاه تهماسب، ازبک ها و ترکمن ها به قصد غارتگری و قتل شیعیان چندین بار به خراسان حمله کردند و از این راه به طوس و هرات و شهرهای دیگر خسارت زیادی وارد کردند و عده زیادی را به قتل رسانیدند اما هر بار شاه تهماسب آنها را مغلوب نمود و از ایران بیرون راند.

سلطان سلیمان، پسر سلطان سلیم که از سال ۹۲۶ تا سال ۹۷۴ سلطنت کرد؛ بزرگترین و مقتدرترین پادشاه عثمانی بود که مجارستان را تصرف کرد و در سال ۹۴۰، وی به طرف ایران هجوم آورد و تا سلطانیه پیش آمد اما در زمستان سخت آن سال ناگزیر شد به بغداد رود، شاه تهماسب از پس او تاخته و آترا محاصره نمود و تصرف کرد. سه بار دیگر سلطان سلیمان به ایران حمله کرد و بغداد و ارمنستان را تصرف نمود.

شاه تهماسب از راه احتیاط پایتخت را از تبریز به قزوین منتقل نمود و همواره در مقابل سلطان سلیمان عثمانی که اروپا را به وحشت انداخته بود؛ مقاومت و پایداری کرد (شاه تهماسب بین مرز

داد ۴۰ هزار نفر از شیعیان مقیم خاک عثمانی که عده ای از آنان مرید صفویه بودند؛ قتل عام شوند. سپس با عبیدخان ازبک پسر شیبک خان مقتول مکاتبه و او را به مخاصمه بر ضد ایران دعوت کرد. از شاه اسماعیل تقاضا نمود که لعن به خلفای راشدین را متوقف و ایران را جز ممالک عثمانی محسوب بدارد. آنگاه در سال ۹۲۰ به بهانه پناه دادن به برادر زاده اش به ایران حمله کرد و در چالدران (۱۲۰ کیلومتری شمال تبریز) به لشکر ایران برخورد. با وجود دلآوری های شاه اسماعیل، سرداران و سپاهیان و پیشرفت های اولیه سلطان سلیم به واسطه داشتن توپخانه و تفنگ (در مقابل شمشیر و نیزه) فائق آمد و چند روز بعد وارد تبریز شد اما در نتیجه خصومت و مقاومت مردم، عثمانی ها ناگزیر به ترک ایران شدند و شاه اسماعیل ماه بعد وارد آن شهر شد و بار دیگر شمال بین النهرین، ارمنستان و گرجستان را تصرف کرد و به این ترتیب شکست چالدران را تلافی نمود. از سوی دیگر سلطان سلیم به واسطه تعرض دولت اتریش به متصرفات جدید عثمانی در بالکان نتوانست بار دیگر به ایران حمله کند و نیت خود را اجرا نماید و در سال ۹۲۶ درگذشت.

شاه اسماعیل پس از ایجاد وحدت مذهبی در ایران و تأسیس دولتی برومند، در سال ۹۳۰ در سن ۳۸ سالگی نزدیک سراب آذربایجان جهان را بدرود گفت و پسر ارشدش تهماسب که ده ساله و نیمه بود جای پدر را گرفت.

شاه تهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰ هجری)

با توجه به ظلم عثمانی ها در حق شیعیان و کشتار ۴۰ هزار نفر از شیعه در عثمانی، تولید کنندگان مهاجر که از ایران عبور کرده و به کشورهای دیگر رفته بودند به تدریج به کشور بازگشتند و با توجه به پیدایش هنرمندان نقاش زبردست و اثرات جدید آنها، پارچه بافی ایران وارد مرحله ای تازه ای از ابداع و توزیع پارچه هایی با نمای جدیدتر و لطیف تر از گذشته شد. صنعتگران با استفاده از طرح های بهزاد نقاش و شاگردانش و همکاری که طرح های نوین را در پارچه به کار گرفتند. ضمن این که ایجاد امنیت در راه ها و تجارت نوپا و تازه و به کار گرفته نقش تازه ای در روابط تجاری برقرار کرد. شاه تهماسب در فن نقاشی اطلاعات کاملی داشت و یکی از شاگردان بهزاد نقاش بود. عناصر آمیخته سنتی و ترکیب شدن آن با طراحی های جدید و تحریک ذوق هنری پادشاه جدید

واسطه تعصب مذهبی به شیعیان خراسان، صدمات و خسارات بی حد وارد کرد. از خانواده تیموری فقط دو تن زنده ماندند که یکی ظهیرالدین بابر که چندی بعد سلطنت مغول کبیر را در هندوستان به وجود آورد و دیگری بدیع الزمان به شاه اسماعیل التجا برد.

شاه اسماعیل برای دفع ازبک ها و کمک به ظهیرالدین بابر، سال ۹۱۶ عازم خراسان شد و نزدیک مرو ازبکان را منهدم ساخت و شیبک خان در میدان جنگ به قتل رسید. در نتیجه این پیروزی، ماوراءالنهر تا رود جیحون به تصرف ایران درآمد و مذهب شیعه در مشرق ایران قوام یافت. با وجود کشته شدن شیبک و شکست خوردن ازبک ها، طایفه مذکور بعدها قدرت گرفت و در قرن دهم، باعث خونریزی و غارتگری در شمال ایران شد (دکتر عیسی صدیق- تاریخ فرهنگ ایران- صفحه ۲۲۸)

دولت عثمانی: عامل دیگری که از آغاز تأسیس سلسله صفویه باعث جنگ، خونریزی و غارت شد؛ دولت عثمانی بود. پس از رانده شدن ترک های عثمانی از مشرق به مغرب و غلبه بر دولت بیزانس و فتح قسطنطنیه در سال ۸۵۸ هجری، آل عثمان بر آسیای صغیر و سواحل دریای سیاه و مدیترانه دست یافتند و بر قدرت آنها افزوده شد. وقتی شاه اسماعیل مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران اعلام کرد، خصومت سلاطین عثمانی با خاندان صفوی آغاز شد. از یک طرف شاه اسماعیل با اتخاذ سیاست مذهبی می خواست در مملکت وحدت، تجانس و یکرنگی ایجاد کند و به تشمت و پراکندگی خاتمه دهد لذا برای رسیدن به این مقصود هر کس که مخالفت می کرد با نهایت شدت از میان می برد و دشمنی با اهل تسنن را تقویت کرد و لعن ابوبکر، عمر و عثمان را جز دیانت محسوب داشت؛ از طرف دیگر سلطان سلیم اول که در تسنن بسیار متعصب و در حکومت بسیار قسی القلب بود پس از خلع پدر و مسموم ساختن وی و قتل برادرانش در سال ۹۱۸ در مملکت عثمانی به سلطنت رسید. وی می خواست خلیفه مسلمین شود و در سال ۹۲۲ هجری از آخرین خلیفه عباسی مقیم مصر، وعده خلافت گرفت و مایل بود که تمام ممالک اسلامی با مذهب واحد در تحت لوای او درآیند اما سیاست مذهبی شاه اسماعیل در ترویج تشیع و مجزا کردن ایران از سایر ممالک اسلامی مانع بزرگی در این راه بود.

سلطان سلیم پس از تصاحب تخت و تاج دستور

تولید کنندگان مهاجر که از ایران عبور کرده و به کشورهای دیگر رفته بودند به تدریج به کشور بازگشتند و با توجه به پیدایش هنرمندان نقاش زبردست و اثرات جدید آنها، پارچه بافی ایران وارد مرحله ای تازه ای از ابداع و توزیع پارچه هایی با نمای جدیدتر و لطیف تر از گذشته شد.



ایران و ترکیه عثمانی تمام چاه ها را خشک کرد و برای جلوگیری از هجوم عثمانیها بین مرز ایران و مرز عثمانی ۵۲ روز فحطی ایجاد نمود به این ترتیب تمام چاه های آب را با سنگ پر کرد و کلیه درختان را سوزانید و جاده ها را خراب کرد پس هر کسی از این راه می خواست حرکت کند باید آذوقه و آب و وسایل را برای ۵۲ روز ذخیره و همراه می برد به این ترتیب مرز ایران در امان ماند. در این موقع ممالک اروپا از مخاصمات ایران و عثمانی بسیار خرسند بودند زیرا بدین وسیله سلاطین عثمانی از پیشرفت در مشرق اروپا باز می ماندند در سال ۹۷۴ که سلطان سلیم ثانی به جای سلطان سلیمان قانونی سلطنت یافته بود؛ سفرائی میان ایران و عثمانی مبادله شد و صلح و داد و برقرار گردید.

شاه تهماسب که پادشاهی مقتصد بود به خط و نقاشی علاقه ی بسیار داشت و کاربرد هر دو هنر را برای به کار گیری در پارچه های زربفت برای لباس شاهزادگان و خاندان سلطنتی و پرده و سفرهای زربفت و مخمل و حریر برای مصارف داخلی دربار توصیه می نمود و از هنرمندان می خواست که از طرح های نو با استفاده از نقاشی های بهزاد و شاگردانش در هنر قالی بافی استفاده نمایند.

از وقایع سلطنت شاه تهماسب، آمدن همایون شاه امپراطور هندوستان به ایران بود. پدرش ظهیرالدین بابر، موسس سلسله ی مغول کبیر در هندوستان سال ۹۳۷ در گذشته بود و همایون در اثر نزاع با برادران خود و امرای افغانی در ۹۵۱ به ایران پناهنده شد. شاه تهماسب از او پذیرایی کرد و به او کمک هایی نمود تا بر دشمنان فائق آیند. وی سپس به هندوستان بازگشت و در آنجا در ترویج زبان فارسی و فرهنگ ایران بیش از پیش کوشید. وی به هنگام اقامت در با دختر شیخ جام ازدواج نمود که ثمره این وصلت اکبر شاه معروف بود. شاه تهماسب که پادشاهی مقتصد بود به خط و نقاشی علاقه ی بسیار داشت و کاربرد هر دو هنر را برای به کار گیری در پارچه های زربفت برای لباس شاهزادگان و خاندان سلطنتی و پرده و سفرهای زربفت و مخمل و حریر برای مصارف داخلی دربار

توصیه می نمود و از هنرمندان می خواست که از طرح های نو با استفاده از نقاشی های بهزاد و شاگردانش در هنر قالی بافی استفاده نمایند. به گفته رستم الحکما در کتاب رستم التواریخ، وی بسیار متعصب به مذهب بود و با خوردن شراب مخالف و پسر خود را که شاه اسماعیل دوم بود به جرم شراب خواری در زندان کرده بوده و حکم داد که کلیه درختان انگور را ریشه کن کرده و بسوزانند تا دیگر شراب در کشور تولید نشود. شاه تهماسب مدت ۵۳ سال با قدرت سلطنت کرد و با کلیه سرکشان با قدرت برخورد نمود.

در سال ۹۶۷ هجری، بایزید فرزند سلطان سلیمان اول، بر پدر خود یاغی شد و به شاه تهماسب پناه آورد. شاه ایران به جای آنکه از این پیشامد به نفع خود استفاده کند؛ به علت کوته فکری، کم نظری و سودجویی این پناهنده را که سیاسی بود پس از دو سال مذاکره در مقابل ۴۴۰ هزار سکه طلا به پدر تسلیم کرد و سلیمان هم فرزند خود را پس از تحویل به قتل رسانید.

تبریز در آغاز قرن شانزدهم میلادی ۳۰۰ هزار نفوس داشت و مرکز جاده های ترانزیتی اروپا و آسیا و طرُق کاروان رو تجاری، محل تحویل و انتقال کالاها و مرکز تجارت و صنایع ابریشم بافی، پشم بافی، ریس بافی، تیماج سازی، اسلحه سازی، چرم سازی و ... بود. پس از انتقال مقر و پایتخت شاهی به قزوین این شهر یکی از مراکز معتبر شناخته می شد و در زمان شاه اسماعیل و شاه تهماسب، محل تولید انواع پارچه های حریر، ترمه، مخمل و پارچه های معمولی بوده و به طور کلی یک مرکز تجاری معتبر و مهم محسوب می شد.

جانشینان شاه تهماسب

با مرگ شاه تهماسب بیش از پیش آشفتگی و ناامنی در کشور راه یافت. طبقات ممتاز و روحانیون عالی مقام و قضات از قیام مجدد خلق بیمناک بودند. شاه تهماسب پادشاهی بی کفایت و ترسو بود به خاطر آنکه فرزندان خود را با اصول صحیحی تربیت کند هر یک از آنان را به یکی از امرای قزلباش سپرد و امرای قزلباش نیز برای اجرای نقشه های خود می کوشیدند که فرزند تحت قیومیت خود را به پادشاهی برسانند، در نتیجه بین امرای ایالات افشار، قاجار، روملو و غیره اختلاف و جنگ شدیدی در گرفت. در این کشاکش اسماعیل میرزا در پناه حمایت ایل افشار و با حمایت جدی زنی کاروان موسوم به پری خان

خانم به پادشاهی رسید.

در فترت میان مرگ تهماسب و حکومت اسماعیل میرزا، وضع ایران سخت آشفته شده بود. یک ونیزی گمنام وضع آن زمان را چنین توصیف می نماید "هیچ کس در خانه اش ایمن نبود تا اینکه از جانب بزرگان لشکر جار زدند که اسماعیل دوم به زودی از راه خواهد رسید و کسی نباید معترض جان و مال مردم شود. از آن پس هر کس در صدد آزار مردم برمی آمد یا پایش را از بدن جدا می نمودند و یا سرهای بسیاری از افراد را به علت بدرفتاری با مردم از بدن جدا و بر سر نیزه کرده، در میان بازارهای شهر به حرکت در می آوردند تا موجب عبرت سایرین شود. ضمناً فرمان دادند که در میانه روز، نقارخانه شاهی به ترنم درآید. گروهی از مردم فریاد بر می داشتند که به زودی پادشاه خواهد آمد تا از هر گونه بی نظمی و چپاولی جلوگیری شود روز بعد در مسجد جامع، اسماعیل میرزا را شاه خواندند. سرداران سپاه، او را از قلعه قهقهه بیرون آوردند و بر اریکه پادشاهی نشانند زیرا تهماسب او را که جوانی سنگدل بود در قلعه مزبور زندانی کرده بود."

شاه اسماعیل ثانی در دوران حکومت خود (۹۸۵-۹۸۴ هجری) نه تنها کار مثبتی به نفع مردم انجام نداد بلکه با کشتارهای دسته جمعی و عیش و عشرت های بی حساب، نامی ننگین از خود به یادگار گذاشت. وی ۶ برادر خود را در قزوین کشت و فرمان قتل عمده ای دیگر را صادر کرد ولی قبل از آنکه فرامین سبعمانه او صورت عمل گیرد، در خانه حلواچی باشی در اثر افراط در خوردن تریاک ناگهان درگذشت. سیاست مذهبی این پادشاه شایان توجه است. (تاریخ اجتماعی ایران- مرتضی راوندی- جلد دوم- صفحه ۳۹۲)

سیاست مذهبی شاه اسماعیل دوم

نصرت الله فلسفی می نویسد: شاه اسماعیل دوم، باطناً متمایل به مذهب تسنن بود و می خواست که آن مذهب را دوباره در ایران رواج دهد به همین سبب در صدد برآمد که از قدرت و نفوذ علمای بزرگ شیعه بکاهد و از تظاهرات و تبلیغات که در ایران بر ضد مذهب تسنن انجام می شد و مایه اختلافات بزرگ داخلی و خارجی و خونریزی های فراوان بود؛ جلوگیری کند. همیشه در مجالس خصوصی از اختلاف شیعه و سنی و لعن خلفای سه گانه و اصحاب پیغمبر انتقاد می کرد ولی هیچ گاه آشکارا به مذهب تسنن ابراز علاقه نمی نمود و مقاصد خویش را با تدبیر، سیاست، تهدید، تطمیع و بهانه جویی انجام می داد. نخست علمای متعصب شیعه



سلطان محمد خدابنده

پس از مرگ اسماعیل دوم، بزرگان و امیران محمد خدابنده فرزند ارشد شاه تهماسب اول را که به علت کوری داوطلب مقام سلطنت نبود؛ به پادشاهی برگزیدند. سلطان محمد خدابنده (۹۹۶-۹۸۵ هجری) به علت نداشتن تربیت صحیح و نابینایی، آلت دست درباریان و همسر خود مهدعلیا بود. پس از کشته شدن مهد علیا، سلطان محمد بیش از پیش در معرض تحریکات و دسایس امرای قزلباش قرار گرفت. وی برای رهایی از تحریکات نظامیان، حقوق عقب افتاده چهارساله ارتشیان را پرداخت. با این حال وضع ارتش خوب نبود. عثمانی ها با مشاهده وضعیت آشفتته ایران، بار دیگر در صدد برآمدند که کشورهای قفقاز و کرانه بحر خزر را تصرف کنند

شاه تهماسب در فن نقاشی اطلاعات کاملی داشت و یکی از شاگردان بهزاد نقاش بود. عناصر آمیخته سنتی و ترکیب شدن آن با طراحی های جدید و تحریک ذوق هنری پادشاه جدید و همراهی وی با هنرمندان و تولید کنندگان امر پارچه بافی را سریع تر و ایجاد شغل در مملکت پیشی گرفت و در نهایت موجب بازگشت یکصد هنرمند و صنعتگر به کشور شد.

و با به دست آوردن راه بازرگانی ولگا و بحر خزر به این راه ترانزیتی دست یابند. آنها پس از یک رشته لشکرکشی های بی حاصل و قتل و کشتارهای فجیع با مقاومت دلاورانه حمزه میرزا، ولیعهد شجاع ایران روبرو شدند. پس از آنکه حمزه میرزا در نتیجه تحریکات قزلباش کشته شد، عثمانی ها سراسر آذربایجان را به تصرف خود درآوردند و تبریز را غارت کردند (در جلد اول کتاب عالم آرای عباسی، صفحه ۳۱۶، فجایع عثمانیها به روشنی توصیف شده است) جمیع خانه ها که با طلا و لاجورد تزیین شده بود؛ خراب شدند، درها و پنجره های منقوش، به هیزم سوخته تبدیل شدند، درختان باغ ها و باغچه های قطع شده و هیزم سالیانه به قلعه کشیده شده بود و تمام مغازه ها و خانه ها ویران و اجساد مقتولان در کوچه و خیابان رها شدند.

مقلد ساختند(روضه الصفا)

چنانکه دیدیم امرای قزلباش و کسانی که از جنگ شیعه و سنی سود می بردند؛ با افکار این مرد مخالف بودند و این وضع، شاه را سخت اندوهناک و ناراحت کرده بود.

مرگ شاه اسماعیل دوم

شاه اسماعیل دوم در ۱۳ ماه رمضان ۹۸۵ هجری قمری به اتفاق یکی از ندیمان خود نیمه شب در خانه حسن بیگ در اثر افراط در خوردن افیون جان سپرد. (یاد سنگدلی ها و بدرفتاری های اسماعیل و خاطراتی که مردم از سست اعتقادی وی داشتند؛ چندان شدید و تلخ بود که چون خبر درگذشت وی در شهرها پیچید، اوضاع پایتخت به هیچ وجه مشوش نگردید! احساس آرامش عمومی به حدی زیاد بود که هیچ کس جویای کم و کیف قضایا نشد و با آنکه اسماعیل در شرایط بسیار مرموزی درگذشته بود حتی امیران و ماموران کشور صلاح ندیدند که در یافتن علت یا علت های این رویداد مبالغه ای شود. به هر تقدیر بر عمر پر ماجرای این شاهزاده خونریز، زودگذر و کوتاه بود. پادشاهی اسماعیل دوم مانند برقی بود که درخشش آن در اندک زمانی، درختان برومند بوستان صفوی را بدل به مشتیی خاکستر کرد.

پری خان خانم

ظاهر آلائق ترین فرزند شاه تهماسب، پری خان خانم بود که نه تنها در شاه بلکه در بسیاری از سران ایل ها و طایفه های آن دوران نفوذی عمیق داشت. این زن پس از مرگ پدر به کمک ایدای و اعوان خود به سود اسماعیل میرزا تلاش فراوان کرد و چون پس از ماهی چند از رفتار ناهنجار و کشتارهای فجیع شاه اسماعیل بیمناک شد، موجبات کشتن وی و روی کار آمدن محمد میرزای خدابنده را فراهم ساخت. به موجب یک سند خارجی، اسماعیل در طول یک سال و نیمی که پادشاهی کرد (در حدود ۱۲ هزار تن به دست خود وی و اطرافیان کشته، یا از نعمت بینایی محروم شدند و یا به تحمیل رنج تبعید و دوری از زادگاه و بوم تن دردادند.) به گفته همین نویسنده، بسیاری از اعیان و ناموران که شاهد این بدکاری ها بودند و از گرایش اسماعیل به تسنن نفرت داشتند؛ با پری خان خانم که به دفعات مورد اهانت اسماعیل قرار گرفته بود؛ توطئه کردند و حبه های تریاکی را که اسماعیل عادت به خوردن آنها داشت، زهرآلود کردند و به این ترتیب وی در ۴۴ سالگی در گذشت.

را از دربار دور نمود، کتب ایشان را ضبط کرد و چند تن از روحانیون را که متهم به تسنن بودند؛ طرف مشورت و مورد لطف و عنایت قرار داد سپس فرمان داد که مردم لعن ابوبکر، عثمان، عمر، عایشه و امثال آنان را در مساجد و معابر و مجامع عمومی بزرگ ترک کنند و هر کس را که از اطاعت این امر خودداری می نمود به سختی تنبیه می کرد. همچنین مبلغی از خزانه شاهی تخصیص داد تا به کسانی که در تمام عمر زبان به لعن خلفای سه گانه و سایر اصحاب پیغمبر مخصوصاً عشیره مشیره نگشودند؛ اعطا شود. ضمناً دستور داد که تمام اشعار و عباراتی را که در لعن خلفای سه گانه و در منقبت و مدح علی بر در و دیوار مساجد و مدارس نوشته شده بود، محو شوند. (زندگانی شاه عباس اول - جلد اول - صفحه ۲۶)

اقدامات شاه اسماعیل ثانی، موجب بدگمانی مردم و سران طوایف قزلباش گردید پس بر آن شدند که اگر شاه از تصمیمات خود عدول نکند حسن میرزا را به جای او به پادشاهی برگزینند. وقتی شاه اسماعیل دوم به وسیله عمال خود از نقشه مخالفان آگاه شد؛ قبل از آنکه نقشه آنان عملی شود تغییر سیاست داد، سران ترکمان را توبیخ نمود و سرزنش کرد و حسن میرزا را که جوانی ۱۹ ساله بود؛ به فرمان وی خفه کردند.

ابوالقاسم طاهری، درباره سیاست مذهبی شاه اسماعیل چنین می نویسد " خشکه مقدسانی که در دوران تهماسب مقرب بودند، در عهد شهریاری اسماعیل از درگاه رانده شدند. هر کسی که از راه لعن خلیفگان سه گانه مستمری می گرفت در دوران پادشاهی اسماعیل پی کار دیگری رفت. (تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس - صفحه ۲۴۲)

از اقدامات شاه اسماعیل دوم این است که اعلام کرد شعر خواندن و نوشتن در مسجد ها لغو و حرام است و در و دیوار مساجد قزوین مملو از اشعار عاشقانه است. میرزا زین العابدین کاشی محتسب را بخواند و فرمود که به مساجد رود و اشعار مکتوبه بر جدار و در و دیوار را محو نماید. وی به مسجد رفته و همه را پاک کرد. (روضه الصفا - جلد ۸ - صفحه ۱۶۹)

یکی دیگر از اقدامات شاه این بود که لعن عایشه را منع کرد و خلفای ثلاثه را گفت تا بد نگویند و می گفت که علمای اثنی عشری به شیادی و سالوسی پدرم را فریفتند اما من فریب این قوم را نخواهم خورد. او دستور داد تا کتب سید علی خطیب استرآبادی را در حجره نهاده و در آن را